اعتقادی

اشاره:

در نوشتار پیشین، دیدگاه متکلمان اسلامی را درباره‌ی فلسفه‌ی امامت، بررسی کردیم. اجرای احکام و حدود اسلامی، برقراری نظم و امنیت و عدالت در جامعه‌ی بشری، دفاع از کیان اسلام و امت اسلامی، اهداف و مسوولیت های امامت از دید همه‌ی متکلمان اسلامی (اعم از سنی و شیعی) است.

متکلّمان امامیّه، علاوه بر اهداف و مسؤولیّت های یاد شده، تبیین درست شریعت و حفظ آن از خطر تحریف را از برجسته‌ترین اهداف امامت و شئون و وظایف امام دانسته‌اند.

اهمیّت این مسئله، ایجاب می‌کند که با تتبّع و تأمّل بیش‌تر در قرآن کریم ـ که اساسی‌ترین مرجع عقاید و احکام اسلامی است ـ به بررسی فلسفه‌ی امامت بپردازیم. نوشتار حاضر، این هدف را دنبال می‌کند.

قرآن و فلسفه‌ی امامت

علی ربّانی گلپایگانی

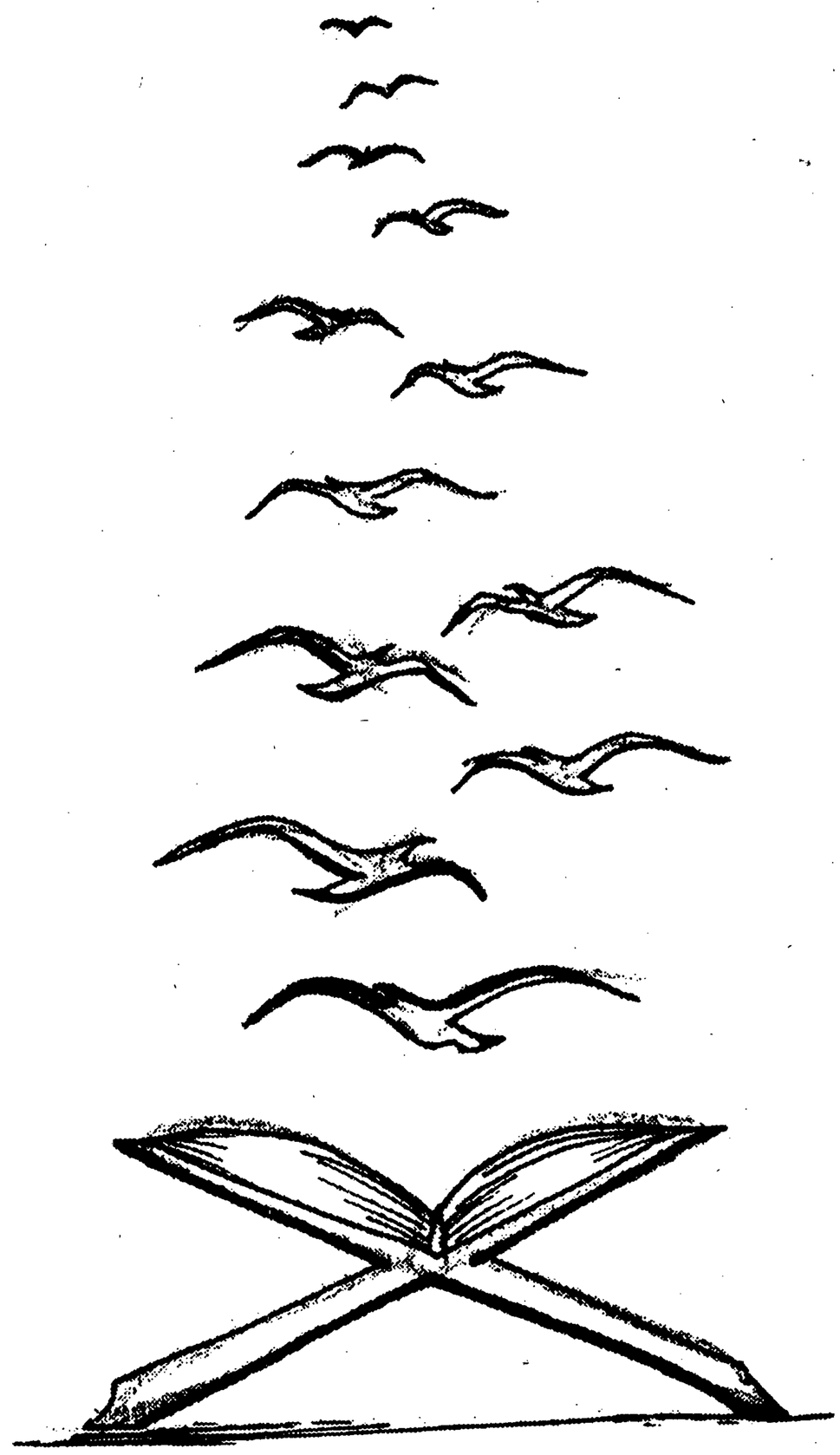

کاربردهای واژه امام در قرآن

قبل از هر چیز، لازم است کاربردهای واژه‌ی «امام» را در قرآن بررسی کنیم و کاربرد مورد نظر در این بحث را روشن سازیم:

۱. افرادی از بشر که از جانب خداوند به عنوان امام برگزیده شده‌اند؛ خداوند درباره‌ی حضرت ابراهیم، علیه السّلام، فرموده است: **انّی جاعلک للناس اماما**[۱]

۲. افرادی از بشر که کفر و تباهی را برگزیدند و کافران و تبهکاران به آنان اقتدا کرده‌اند؛ خداوند در قرآن می‌فرماید: **فقاتلوا أئمة الکفر انهم لا أیمان لهم**[۲] امامان کفر را بکشید؛ زیرا، آنان، به عهد و پیمان خود وفا نمی‌کنند.

۳. کتاب آسمانی؛ خداوند درباره‌ی تورات فرموده است: **وَمِنْ قَبلِه کِتابُ موسی اِماماً وَرَحمَة**[۳]؛ پیش از قرآن، کتاب موسی را نازل کردیم که امام و رحمت خداوند برای بنی اسراییل باشد.

۴. لوح محفوظ؛ خداوند در قرآن فرموده است: **وکُل شَیءٍ أحصَیناهُ فی امامٍ مُبینٍ**[۴]؛ هرچیزی

را در امامی آشکار (لوح محفوظ) ثبت کرده‌ایم.

از آن جا که وقایع و حوادث، از پیش، در لوح محفوظ ثبت و ضبط گردیده، و از آن جا سرچشمه می گیرند و با آن مطابقت دارند، از «لوح محفوظ»، در این آیه، به «امام مبین» تعبیر آورده شده است.[۵]

از کاربردهای یاد شده، آن چه در این بحث مقصود است، همان کاربرد نخست است؛ یعنی، کسانی که از جانب خداوند، به عنوان امام و رهبر آدمیان برگزیده شده‌اند.

از تدبّر در آیات قرآن، به دست می آید که امامت به معنای یاد شده، دو فلسفه ی اساسی دارد:

الف) امامت، فلسفه ی خلقت جهان است؛ یعنی، بدون وجود امام، آفرینش آسمان ها و زمین و آدمیان، لغو و بی حاصل خواهد بود.

ب) امامت، واسطه ی رسیدن انسان و دیگر موجودات که شایستگی هدایت های عقلانی و وحیانی را دارند به کمال مطلوب شان است: یعنی، امام، واسطه ی هدایت بشر به معنای ایصال به مطلوب است.

البته، مقصود، این نیست که اهداف وشئون امامت، منحصر در دو مطلب یاد شده است، بلکه این دو شالوده و بنیاد امامت در دیگر ابعاد و قلمروها است این نکته، از بحث های بعدی روشن خواهد شد.

اینک، به تبیین این دو مطلب از دیدگاه قرآن کریم می پردازیم:

بخش یکم ـ امامت، فلسفه ی خلقت

برای آن که روشن شود که امامت، فلسفه ی خلقت انسان و جهان است، باید دو مطلب زیر را با رجوع به آیات، مورد پژوهش قرار دهیم.

۱. انسان کامل، فلسفه ی خلقت جهان است.

۲. امام، انسانِ کامل است.

۳. در تبیین دو مطلب یاد شد، مطالب زیر نیز روشن خواهد شد:

۱. انسان کامل، خلیفه ی خداوند در زمین است.

۲. پیامبران الهی، امامان و خلفای الهی بوده‌اند.

۳.خلافت الهی با امامت ملازمه دارد.

۴.امامت و خلافت الهی، پس از پیامبران استمرار دارد.

مطالب یاد شده، عناوین و سرفصل‌های کلّی بخش نخست این نوشتار را تشکیل می دهند.

انسان کامل، فلسفه ی خلقت است

از مطالعه‌ی قرآن، به روشنی به دست می آید که انسان، در نظام تکوین و تشریع الهی، موقعیّت و جایگاه ویژه‌ای دارد، و از نقش محوری و مرکزی برخوردار است. قرآن کریم، آشکارا یادآور شده است که خداوند همه‌ی پدیده های زمینی را برای انسان آفریده است: **هو الّذی خلق لکم ما فی الأرض جمیعاً**[۶].

نیز در جای دیگر یادآور شده است که زمین، به منزله‌ی بساط و فرشی گسترده، و آسمان، چونان سقفی برافراشته برای آدمیان است، و خداوند، از آسمان، آب فرو می فرستند و گیاهان و انواع میوه ها را روزی انسان ها می سازد: **الذی جعل لکم الأرض فراشا والسّماء بناء وأنزل من السماء ماء فأخرج به من الثمرات رزقالکم**[۷].

شب و روز نیز در خدمت بشر قرار داده شده تا در شب، آرامش یابد و در روز، از روشنایی هوا، برای کسب و کار و تأمین معیشت خویش بهره بگیرد: (هو الذی جعل لکم اللیل لتسکنوافیه و النهار مبصرا)[۸].

نکته‌ی مهم، این است که هدف از آفرینش انسان و آفرینش جهان برای او، این نبوده و نیست که او در حیات مادّی و زندگی دنیوی، کامجویی بیش تری کند و وسیله ی لذّت گرایی او به طور کامل فراهم باشد، بلکه فلسفه ی آفرینش او و آفرینش جهان برای او، این بوده است که راه حق شناسی و حق پرستی را بپوید و از این رهگذر، به کمال مطلوب خویش که همانا قرب به خداوند و لقاء الله است، برسد. در آیاتی که پیش از این یادآور شدیم به این نکته اشاره شده است. خداوند، نخست، آدمیان را مخاطب ساخته و آنان را به عبادت پروردگاری که آنان را آفریده است، فرا می خواند: **یا أیّها الناس اعبدوا ربّکم الذی خلقکم والذین من قبلکم لعلّکم تتقّون**[۹]. آن گاه یادآور می شود که پروردگاری که آنان باید او را پرستش کنند، کسی است که زمین و آسمان را برای آنان آفریده و از آسمان، آب نازل می کند، و از زمین، گیاه و میوه می رویاند تا رزق بشر تأمین گردد، بنابراین، نباید برای خداوند، شریک برگزینند: **الذی جعل لکم الأرض**

فراشا والسماء بناء وأنزل من السماء ماءا فأخرج به من الثمرات رزقالكم فلا تجعلوا للّه أنداد وأنتم تعلمون[10].

قرآن کریم، این حقیقت را که هدف آفرینش انسان و جهان، این است که انسان ها آزموده شوند و در میدان ایمان و عمل صالح از هم گوی سبقت را بربایند و سعادت و کمال مطلوب خویش را در آغوش گیرند، در آیات بسیاری و به روش های گوناگون، بیان کرده است. خداوند در سوره ی کهف آیه ی هفتم می فرماید: **انّا جعلنا ما علی الأرض زینة لها لیبلوهم أیّهم أحسن عملاً**؛ ما، آفریده های زمینی را زینت بخش زمین قرار دادیم تا آدمیان را بیازماییم که کدام یک نیکوکارترند.

سیوطی، در ذیل این آیه، از پیامبر اکرم(صلّی اللّهُ علیه وآله وسلّم) حدیثی را روایت کرده که بسیار آموزنده است. یکی از اصحاب پیامبر، از آن حضرت از معنای این آیه می پرسد. پیامبر(صلّی اللّهُ علیه وآله وسلّم) پاسخ می دهد. **لیبلوکم أیّکم احسن عقلا وأورع عن محارم الله و أسرعکم فی طاعة الله**[11]؛ خداوند، می خواهد شما را بیازماید تا روشن شود که کدام یک از شما عاقل ترید و در پرهیز از محارم الهی پروا پیشه تر و در اطاعات خداوند شتابان تر می باشید؛ یعنی در، این آزمون بزرگ الهی، با پشتوانه ی عقل می توان پیروز گردید. این عقل است که ستایش و پرستش خداوند را به عنوان شکرگزاری نعمت های الهی بر انسان واجب می کند و انسان را به دوراندیشی و آینده نگری بر می انگیزد تا سعادت ابدی خویش را قربانی لذّت های زودگذر و حیات کوتاه دنیوی نکند.

با چنین تأمّلات عقلانی است که انسان می کوشد در پرهیزگاری و فرمانبرداری از خداوند، گوی سبقت را از دیگران برباید و به کمال مطلوب و سعادت برین دست یازد.

از آن چه گفته شد، این مطلب به دست آمد که انسان کامل، کسی است که در عقیده و عمل، هرگز از مسیر حق منحرف نمی گردد، و راه حق را به درستی می شناسد، و به نیکوترین وجه ممکن، می پیماید. چنین انسانی است که جهان برای او آفریده شده است، و برقراری نظام کیهانی، به میمنت وجود او است.

انسان کامل، حجّت خداوند در زمین است، و اگر لحظه ای حجّت خداوند در زمین نباشد، وجودش لغو خواهد بود، و چون کار لغو، از خداوند صادر نمی شود، حیات زمینی، مُختل می گردد. در احادیث بسیار وارد شده است که اگر زمین از حجّت و امام خالی باشد، اهلش را فرو خواهد برد[12]: **لو أنّ الامام رُفع من الأرض ساعةً لساخت بأهلها.**

بر همین اساس است که در دعای عدیله، درباره‌ی وجود اقدس امام عصر(عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف) آمده است: «**ببقائه بقیت الدنیا، و بیمنه رزق الوری، وبوجوده ثبتت الأرض والسماء.**[۱۳]

از تأمل و تدبّر در قرآن و سخنان پیشوایان معصوم، به روشنی به دست می آید که امام، در هر زمان، مصداق و نمونه‌ی کامل ترین انسان روزگار خویش است، و از طرفی، هدف از آفرینش جهان، انسان کامل بوده است. نتیجه‌ی این دو مقدمه، این است که وجود امام، فلسفه‌ی خلقت جهان به شمار می رود. تبیین این دو مطلب، چنین است:

انسان کامل خلیفه‌ی خداوند در زمین است

قرآن کریم، یادآور می شود که خداوند، خطاب به فرشتگان فرمود: (انّی جاعل فی الأرض خلیفه)[۱۴]. فرشتگان، از این تصمیم الهی به شگفت آمدند و با توجّه به این که موجود زمینی، با لغزش و خطا همراه است و چه بسا دست به فساد و تباهی که با مقام خلیفة اللهی سازگاری ندارد خواهد زد، به خداوند گفتند: **أتجعل فیها مَنْ یفسد فیها ویسفک الدماء ونحن نسبّح بحمدک ونقدّس لک.**

حاصل سخن فرشتگان، این است که خلیفه‌ی خداوند، باید موجودی قدسی و پیراسته از تباهی و فساد باشد، و این ویژگی، از آنِ فرشتگان است که موجودهایی نورانی و آسمانی اند، نه بشر که موجودی است زمینی و خاکی. خداوند، این سخن فرشتگان را رد نکرد، امّا به آنان فرمود: **انّی أعلم مالا تعلمون**؛ یعنی درست است که انسان موجودی است زمینی و خاکی، و موجود زمینی از آن جهت که زمینی است، با زمینه های گناه و انحراف همراه است، ولی در این موجودی که بنا است به مقام خلافت الهی برسد، ویژگی هایی نهفته است که او را از فساد و تباهی باز می دارد و به مقام و مرتبه‌ای می رساند که فراتر از مقام و مرتبه‌ی فرشتگان است. از این روی، حقایق و اسرار هستی را به آدم (علیه السلام) آموخت و آن گاه از فرشتگان خواست که آن حقایق را باز گویند. آنان از عهده‌ی این کار برنیامدند، و ایمان خود به علم و حکمت الهی را یادآور شدند:

وعلم آدم الأسماء کلّها ثمّ عرضهم علی الملائکة فقال أنبئونی بأسماء هؤلاء انْ کنتم صادقین قالوا سبحانک لا علم لنا الاّ ما علّمتنا انک أنت العلیم الحکیم[۱۵]؛ خداوند، همه‌ی

نام‌ها را به آدم آموخت. آن‌گاه آن‌ها را به فرشتگان عرضه کرد و گفت: «اگر راست می‌گویید (که شما شایسته‌ترین موجود برای خلیفة الهی هستید)این نام‌ها را برای من بیان کنید.» فرشتگان گفتند: «ما، جز به آن چه تو به ما آموخته‌ای، آگاه نیستیم. تو دانای بالذات و حکیم هستی.».

از این آیات، نکات زیر به دست می‌آید:

۱.مقام متعالی و قدسی هر موجودی، ریشه در علم و آگاهی دارد. به عبارت دیگر علم و معرفت، سرچشمه‌ی کمال و تعالی وجودی است.

۲.علوم و معارف موجودات، عاریتی و بالغیر بوده و جلوه‌ای از علم ذاتی خداوند است.

۳.عالی‌ترین مرتبه‌ی این علم، در اختیار افرادی از بشر است که به مقام خلیفة اللهی رسیده‌اند و مقام علمی و قدسی آنان، فراتر از مقام فرشتگان است.

۴.گزینش‌های الهی، بر اساس علم و حکمت است، و فعل خداوند، از هر گونه کاستی، پیراسته است.

۵.از آیه‌ای که پس از آیات پیشین آمده، به دست می‌آید که این علم ویژه که در اختیار خلیفه‌ی خداوند در زمین قرار دارد، فراتر از علوم و آگاهی‌های مربوط به ظواهر موجودات است، بلکه آن، علمی است که به غیب و ملکوت آسمان‌ها و زمین تعلق دارد: **قال ألم أقل لکم انّی أعلم غیب السماوات و الأرض**[۱۶].

نیز در باره‌ی حضرت ابراهیم(علیه السّلام) می‌فرماید: «ما، ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان می‌دهیم تا از کسانی باشد که در عالی‌ترین مرتبه‌ی یقین قرار دارند.»:

وکذلک نری أبراهیم ملکوت السماوات والأرض ولیکون من الموقنین[۱۷].

۶.از آیات پیشین، این نکته نیز به دست آمد که خلیفه‌ی خداوند در زمین، کاملترین انسان در عصر و روزگار خویش است، همان گونه که کامل‌ترین و برترین آفریده‌ی خداوند نیز هست.

این مطلب که خلیفه‌ی خداوند در زمین، برترین موجود است از این جا به دست آمد که فرشتگان .که از مقام قدسی ویژه‌ای برخوردارند نتوانستند از آن چه خداوند به آدم(علیه السّلام) آموخت، خبر دهند، یعنی، مقام آدم(علیه السّلام) از مقام فرشتگان بالاتر است.

دلیل بر این که خلیفه‌ی خداوند در زمین، کامل‌ترین انسان عصر خویش است، این است که او، مقتدا و اسوه و الگوی علمی و عملی دیگران است، و از نظر عقلی، قبیح است که مفضول، مقتدا و اسوه‌ی فاضل و افضل قرار گیرد، و چون خداوند، از هر گونه فعل قبیح و ناروایی منزّه است. می‌فهمیم که امام کامل‌ترین فرد عصر خویش است.

پیامبران، امامان و خلفای الهی در زمین بوده‌اند

قرآن کریم، به روشنی، این حقیقت را بیان کرده است که پیامبران الهی، امامان و خلفای الهی در زمین بوده‌اند. آیاتی که خلیفة الله بودن حضرت آدم(علیه‌السّلام)را بازگو می‌کند، پیش از این یادآوری شد. قرآن، در باره‌ی حضرت داوود(علیه‌السّلام) می‌فرماید: **یا داوود انّا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی فیضلّ عن سبیل اللّه**[18]؛ ای داود! تو را خلیفه‌ی خود در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم، به حق داوری کن و از خواهش نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا گمراه می‌سازد.».

از این آیه به دست می‌آید که حکم و داوری به حق در میان مردم، یکی از جلوه‌ها و شئون خلافت الهی در زمین است. این مقام، اختصاص به حضرت داود(علیه‌السّلام)نداشته است، بلکه یکی از اهداف و شئون همه‌ی پیامبران الهی بوده است: **فبعث الله النبیین مبشّرین ومنذرین و أنزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بینَ الناس فیما اختلفوا فیه**[19]؛ خداوند، پیامبران را بشارت دهنده و بیم دهنده برانگیخت و کتاب و شریعت حق را با آنان فرو فرستاد تا معیار حکم در اختلافاتی باشد که میان مردم رخ می‌دهد.

اصولاً داود(علیه‌السّلام) از آن نظر دارای مقام خلافت الهی بود که از پیامبران و هادیان الهی بود. بنابراین، مقام خلافت الهی وی، از ویژگی های او به شمار نمی‌رود. او، از آن جهت که یکی از پیامبران و برگزیندگان خداوند است، دارای چنین مقامی است. بنابراین، عموم پیامبران الهی، خلفای خداوند در زمین بوده‌اند.

قرآن کریم، در سوره‌ی انعام پس از آن که شماری از پیامبران را نام می‌برد، می‌فرماید: **واجتبیناهم وهدیناهم الی صراط مستقیم، ذالک هدی الله یهدی به**

مَنْ یشاء من عباده[20]؛ آنان را برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم. این هدایت (خاص) خداوند است که هر کس از بندگان خود را که بخواهد، به آن هدایت می کند.

قرآن سپس می افزاید: **اولئک الذین آتیناهم الکتاب والحکم والنبوة**[21]؛ آنان، کسانی اند که کتاب آسمانی و مقام حکم و داوری در میان مردم و مقام پیامبری را به آنان عطا کرده ایم.

خلافت الهی و امامت بشر

از دیدگاه قرآن کریم، کسانی شایستگی آن را دارند که امامت و پیشوایی بشر را عهده دار شوند که به مقام خلیفة اللهی برسند؛ یعنی، مقام امامت و پیشوایی بشر، ریشه در مقام خلافت الهی دارد. قرآن کریم، درباره ی حضرت داود (علیه السلام) نخست از مقام خلافت الهی او یاد می کند، آن گاه از منصب حکومت و داوری وی: **یا داود انا جعلناک خلیفةً فی الأرض فاحکم بین الناس بالحق** و درباره ی عموم پیامبران می‌فرماید: «ما، آنان را برگزیدیم و هدایت ویژه ی خود را در اختیار آنان قرار دادیم، آن گاه کتاب آسمانی و مقام نبوت و منصب حکم و داوری میان مردم را به آنان دادیم.»: **واجتبیناهم وهدیناهم الی صراط مستقیم... اولئک الذین آتیناهم الکتاب والحکم والنبوة.**

از این آیات، به روشنی، به دست می آید که مقام و منصب امامت و رهبری بشر مانند مقام خلافت الهی و نبوّت، موهبتی الهی است و با جعل و نصب الهی تعیین می شود، نه با انتخاب و گزینش بشر. در باره ی حضرت ابراهیم(علیه السّلام) آمده است: **واذا ابتلی ابراهیم ربّه بکلمات فأتمهن قال انّی جاعلک للناس اماما**[22]؛ آن گاه که پروردگار ابراهیم را با کلمات (آزمون هایی) امتحان کرد، و ابراهیم به صورت کامل از عهده ی آن آزمون ها بر آمد، خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم.».

قرآن کریم درباره ی پیامبران بنی اسرائیل می فرماید: **وجعلنا منهم أئمة یَهدُون بأمرنا لمّا صبروا و کانوا بأیاتنا یوقنون**[23]؛ برخی از بنی اسرائیل را امامانی قرار دادیم تا مردم را به امر ما هدایت کنند، این مقام را آن گاه به آنان دادیم که در راه دین پایداری کردند و به آیات ما یقین آوردند.

در جای دیگر، درباره ی ابراهیم، اسحاق و یعقوب می فرماید: **ووهبنا له اسحاق و یعقوب نافلة و کلاّ جعلنا صالحین وجعلناهم أئمة یهدون بأمرنا**[24]؛ اسحاق و یعقوب را به ابراهیم عطا

کردیم و همگی را از صالحان قرار دادیم و آنان را امامانی قرار دادیم که مردم را به امر ما هدایت کنند.

از آیات یاد شده، این مطلب به دست آمد که پیامبران الهی، مقامات و شئون زیر را دارا بوده‌اند:

۱.خلفای الهی در زمین بوده‌اند؛

۲.از مقام نبوّت و وحی برخوردار بوده‌اند؛

۳.مقام رسالت و ابلاغ پیام‌های الهی را به بشر داشته‌اند؛

۴.امامان و پیشوایان بشر بوده‌اند.

استمرار امامت و خلافت الهی پس از پیامبران

از مقامات و شئون یاد شده، دو مقام نبوّت و رسالت از ویژگی‌های پیامبران بوده است و با ختم نبوّت و رسالت، کسی دارای چنان مقامی نخواهد بود، امّا مقام خلافت و امامت، از ویژگی‌های پیامبران به شمار نمی‌رود؛ چرا که از یک سو خلیفه‌ی خداوند در زمین، فلسفه‌ی وجودی آفرینش آسمان‌ها و زمین است، و از سوی دیگر، افراد بشر در مسیر بندگی و عبادت خداوند و رسیدن به کمال مطلوب و سعادت برین، به امام و پیشوایی الهی که هدایت کننده‌ی آنان باشد، نیازمندند.

به عبارت دیگر، خلافت الهی در زمین، و امامت و رهبری بشر، به عصر و زمان خاصّی اختصاص ندارد. تا زمین باقی است و حیات دنیوی ادامه دارد و بشر در حیات دنیوی به سر می‌برد، خلافت و امامت الهی، به مقتضای حکمت و هدایت الهی، ضرورت دارد.

این مطلب که امامت به عنوان مقام و منصب الهی، پیوسته در میان بشر ادامه خواهد داشت، از قرآن نیز به روشنی استفاده می‌شود. یکی از آن آیات، آیه‌ی شریفه مربوط به امامت حضرت ابراهیم(علیه السّلام)است؛ زیرا، در این آیه، پس از آن که خداوند مقام امامت را به آن حضرت اعطا می‌کند، ابراهیم(علیه السّلام) آن را برای برخی از فرزندانش درخواست می‌کنند، ولی خداوند در پاسخ او می‌فرماید: **لاینال عهدی الظالمین**؛ یعنی امامت، که عهدی است الهی، نصیب ظالمان از ذریّه‌ی ابراهیم نخواهد شد، و تنها به آن دسته از ذریّه و فرزندان او اختصاص دارد که از هر گونه ظلم و ستمی منزّه و پیراسته‌اند و از مقام عصمت برخوردارند. بنابراین، تا

هنگامی که ذریّه‌ی حضرت ابراهیم در دنیا باقی‌اند، مقام و منصب امامت در معصومان از ذریّه‌ی او ادامه خواهد یافت.

این مطلب، از آیات دیگری که مربوط به حضرت ابراهیم(علیه‌السّلام) است، به دست می‌آید: **واذ قال ابراهیم لاءبیه وقومه انّنی بَریءٌ مما تعبدون الا الذی فطرنی فانّه سیهدین وجعلها کلمة باقیة فی عقبه لعلّهم یرجعون**[25]؛ آن گاه که ابراهیم به پدر و قوم‌اش گفت: «من، از آن چه شما پرستش می‌کنید، بیزاری می‌جویم، مگر از پرستش آن کسی که مرا آفریده و مرا هدایت خواهد کرد. و خداوند، آن هدایت را حقیقتی جاودانه در نسل او قرار داد، شاید گمراهان (با وجود چنین هدایتی) به سوی خداوند باز گردند.

روشن است که جمله‌ی **فانه سیهدین** بر هدایت ویژه‌ای از جانب خداوند دلالت می‌کند که فراتر از هدایت فکری و عقلانی است، این هدایت، همان هدایت ویژه‌ای است که حضرت ابراهیم(علیه‌السّلام) به واسطه‌ی آن، به مقام امامت رسید. آن هدایت، از جمله‌ی **انی جاعلک للناس اماما** به دست می‌آید. خداوند، این هدایت ویژه را در خاندان او، برای همیشه قرار داده است و فلسفه‌ی آن، این است که هدایت کننده‌ی بشر به راه حق باشد تا افراد بشر با برخورداری از چنین هدایت الهی به صراط مستقیم حق باز گردند.

این مطلب که از تأمّل در آیات به دست می‌آمد. در احادیثی که از ائمه‌ی اهل البیت(علیهم‌السّلام) روایت شده نیز وارد شده است. در این روایات، **کلمة باقیة** به امامت تفسیر شده است که در اهل بیت پیامبر اکرم(علیهم‌السّلام) و در ذریّه‌ی امام حسین (علیه‌السلام) تا قیامت ادامه خواهد داشت.[26]

آیه‌ی دیگری که بر ادمه‌ی امامت حقّ تا روز قیامت دلالت می‌کند، این آیه است که می‌فرماید: **یوم ندعوا کلّ أناس بأمامهم فمن أوتی کتابه بیمینه فاؤلئک یقرؤون کتابهم ولایظلمون فتیلا ومَن کان فی هذه أعمی فهو فی الاخرة أعمی وأضلّ سبیلا**[27]؛ روز قیامت، هر گروهی را با امام‌شان فرا می‌خوانیم. کسانی که نامه‌ی عمل آنان به دست راست‌شان داده شود، نامه‌ی خود را می‌خوانند. و کم‌ترین ظلمی به آنان نخواهد شد. (پاداش عمل خود را کاملاً دریافت می‌کنند) و هر کس در دنیا نابینا باشد (امام حق را نشناسد)، در آخرت نام نابینا و گمراه‌تر خواهد بود.

مفاد دو آیه‌ی یاد شده، این است که روز قیامت، انسان‌ها به صورت گروه گروه و دسته دسته، وارد صحرای محشر خواهند شد تا سرنوشت آنان از نظر سعادت و شقاوت و بهشت و

دوزخ، روشن گردد. برای تحقّق این هدف، افراد را با امام و پیشوای آنان دسته بندی می کنند و در محکمه ی عدل الهی، در قیامت حاضر می سازند. آن گاه نامه ی کسانی که در دنیا از امام حق پیروی کرده اند، به دست راست شان داده می شود و آنان پاداش اعمال خود را به طور کامل دریافت می کنند. اینان، اهل نجات و رستگاری خواهند بود. کسانی که در دنیا، چشم حقیقت بین آنان کور بوده است و امام حق را نشناخته اند و از او پیروی نکرده اند، در قیامت از رستگاری و سعادت برین محروم خواهند بود.

از آن چه گفته شد، روشن شد که مقصود از «امام» در آیه ی مزبور، اعم از امام حق و باطل است، ولی در هر حال، مفاد آیه، این است که امام حق تا قیامت در بین بشر باقی خواهد بود. البته، پیوسته، در برابر امام حق، امام باطلی هم وجود خواهد داشت.

با توجّه به بحث های گذشته، روشن شد که امام حق، کسی است که امامت اش از مشیّت و جعل الهی ناشی گردد. او، کسی است که از مقام خلافت الهی برخوردار است و اسرار و حقایق مربوط به آفرینش انسان و جهان را می داند و در طول حیات خود، ظلم و گناه نمی کند: **لاینال عهدی الظالمین**[۲۸].

مطلب یاد شده، در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) نیز بیان شده است. از امام صادق(علیه السّلام) روایت شده که فرمود: **لایترک الارض بغیر امام یحلّ حلال الله ویحرّم حرامه**؛ زمین، هرگز، بدون امامی که حلال خداوند را حلال و حرام خداوند را حرام سازد، نخواهد بود.»؛ یعنی، وجود امام، برای شناخت درست احکام الهی، پیوسته ضرورت دارد. آن گاه امام (علیه السلام) فرمود: «این مطلب، مفاد آیه ی کریمه ی **یوم ندعو کل أناس بامامهم** است. امام (علیه السلام) در پایان، به حدیث نبوی معروف **مَنْ مات بغیر أمام مات میتة جاهلیة** استشهاد کرده است.

ضرورت وجود امام و حجّت خداوند در زمین، در احادیث اهل بیت (علیهم السّلام) به صورت مکرّر و مؤکّد، بیان شده است. در بحث های گذشته، نمونه هایی را یادآور شدیم. در این روایات، بر نکات زیر تأکید شده است.

۱. وجود امام و پیشوای الهی، در هر زمان، امری است ضروری و اجتناب ناپذیر.

۲. پیشوایان و حجّت های الهی، خلفای خداوند در زمین اند: **اولئک خلفاءُ الله فی أرضه.**

۳. حجّت ها و رهبران الهی، کامل ترین انسان های عصر خویش اند.

۴. رهبران و حجّت های خداوند، فلسفه ی آفرینش انسان و جهان به شمار می روند.[۲۹]

پاسخ به یک اشکال

از آیه‌ی **واذ ابتلی ابراهیم ربّه بکلمات فأتمهن قال أنی جاعلک للناس أماما**[۳۰] به دست می‌آید که ابراهیم خلیل (علیه السّلام) پس از مقام نبوّت و رسالت. به مقام امامت رسیده است، از این روی باید گفت، مقام امامت، بالاتر و برتر از مقام نبّوت و رسالت است.

گواه بر این که مقام امامت پس از مقام نبوت و رسالت به وی اعطا شده، این است که آزمون‌هایی که خداوند ابراهیم (علیه السّلام) را به آن‌ها آزمود، در دوران نبوت و رسالت او بوده است، مانند احتجاج او با پرستندگان ستارگان و ماه و خورشید، و احتجاج او با آذر و نمرود، و نیز جریان ذبح فرزندش اسماعیل.

گذشته از این، در احادیثی که از اهل بیت (علیهم السّلام) روایت شده، به این مطلب تصریح شده است که خداوند، مقام امامت را پس از مقام نبوّت و رسالت و خُلّت به ابراهیم (علیه السلام) اعطا کرده است. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود: «خداوند، پیش از آن که ابراهیم را به نبوّت برگزیند، به بندگی خویش برگزید، و پیش از آن که او را به رسالت برگزیند، به نبوّت برگزید، و پیش از آن که او را به عنوان خلیل خود برگزیند، به رسالت برگزید، و پیش از آن که مقام امامت را به او عطا کند، او را به عنوان خلیل خویش برگزید،[۳۱] پس از آن که آن مقامات برای او حاصل گردید. فرمود: **انّی جاعلک للناس اماما.**

در احادیث ائمه‌ی معصوم (علیهم السّلام) تفاوت نبی و رسول به این دانسته شده است که نبی، فرشته‌ی وحی را در خواب می‌بیند، و رسول، فرشته را در بیداری مشاهده می‌کند. مراتب یاد شده درباره‌ی حضرت ابراهیم (نبوّت، رسالت، و خلّت، امامت) از آیات قرآن به روشنی به دست می‌آید.

آیه‌ی **واذکر فی الکتاب ابراهیم انه کان صدیقا نبیا، اذ قال لأبیه یا أبت لم تعبد ما لا یسمع ولا یبصر ولا یغنی شیئا**[۳۲] بر مقام نبوّت حضرت ابراهیم (علیه السلام) دلالت می‌کند.

آیه‌ی **ولقد جاءت رسلنا ابراهیم بالبشری قالوا سلاما قال سلام**[۳۳] بر مقام رسالت ابراهیم دلالت می‌کند. این، در دوران بزرگ‌سالی حضرت ابراهیم (علیه السّلام) بوده است.

آیه‌ی **واتّبع ملّة ابراهیم حنیفا واتخذالله أبراهیم خلیلا**[۳۴] مقام خلّت ابراهیم است که پس از آن که دارای مقام رسالت بود و شریعت حنیف به او وحی شده بود، به آن دست یافت.

آن گاه که از همه‌ی امتحانات الهی سرافراز بیرون آمد به مقام امامت رسید[۳۵].

با توجّه به مطلب یاد شده، پرسش و اشکالی که در این جا مطرح می شود، این است که «مفاد بحث های پشین، این شد که پیامبران الهی، امامان و پیشوایان بشر بوده اند؛ یعنی، در عین این که دارای مقام نبوت و رسالت بوده اند، مقام امامت نیز داشته اند، در این صورت، چگونه می توان مقام رسالت را از نبوّت، و مقام امامت را از آن دو جدا ساخت».

پاسخ

و مطلب یاد شده که هر دو از قرآن کریم به دست می آیند، با هم ناسازگار نیستند؛ چرا که آن چه از آیات دسته ی نخست (آیاتی که بر امامت پیامبران الهی دلالت دارند) به دست می آید، جز این نیست که پیامبران الهی، دارای مقام امامت نیز بوده اند، امّا این که این مقام در چه زمانی به آنان اعطا شده است، از این آیات، چیزی به دست نمی آید. این طلب، از آیات مربوط به امامت ابراهیم (علیه السّلام) و نیز احادیث یاد شده به دست می آید. مطابق این آیات و روایات ، مقام امامت، پس از مقام نبوت و رسالت، به پیامبران الهی اعطا شده است.

توضیح این که مقام نبوّت، یعنی این که فردی به عنوان پیامبر الهی برگزیده شده و مخاطب وحی نبوت قرار گرفته است. او، با داشتن چنین مقامی، از حقایق غیبی و احکام الهی خبر دارد. امّا هنوز به مقام ابلاغ شریعت الهی به بشر برگزیده نشده است. فی المثل، پیامبر گرامی اسلام، تا قبل از آن که به مقام رسالت برگزیده شود (قبل از چهل سالگی) از مقا نبوّت برخوردار بود.

بنابراین، مقام رسالت، مقامی است که پیامبر، مأموریّت ابلاغ شریعت الهی را به بشر عهده دار می گردد و سرانجام، به مقام امامت می رسد؛ یعنی، مقامی که در اندیشه و گفتار و رفتار، مقتدای بشر می گردد، چه آن چیزی را که به عنوان وحی برای بشر فرا می خواند، و چه آن چیزی را که به عنوان تفسیر و تبیین وحی الهی به آنان می آموزد؛ چرا که امامت، به معنای مقتدا بودن فردی برای دیگران در گفتار و رفتار است.[۳۶]

بدیهی است همه ی پیامبرانی را که خداوند برای هدایت و رهبری بشر فرستاده است، مقامات سه گانه مزبور را داشته اند همان گونه که همگی خلفای الهی در زمین بوده اند. و از امامت به معنای هدایت باطنی و ایصال به مطلوب نیز به اذن و مشیت الهی برخوردار بوده اند.

البته، همان طور که قرآن کریم تصریح کرده است، پیامبران، از نظر فضایل و کمالات

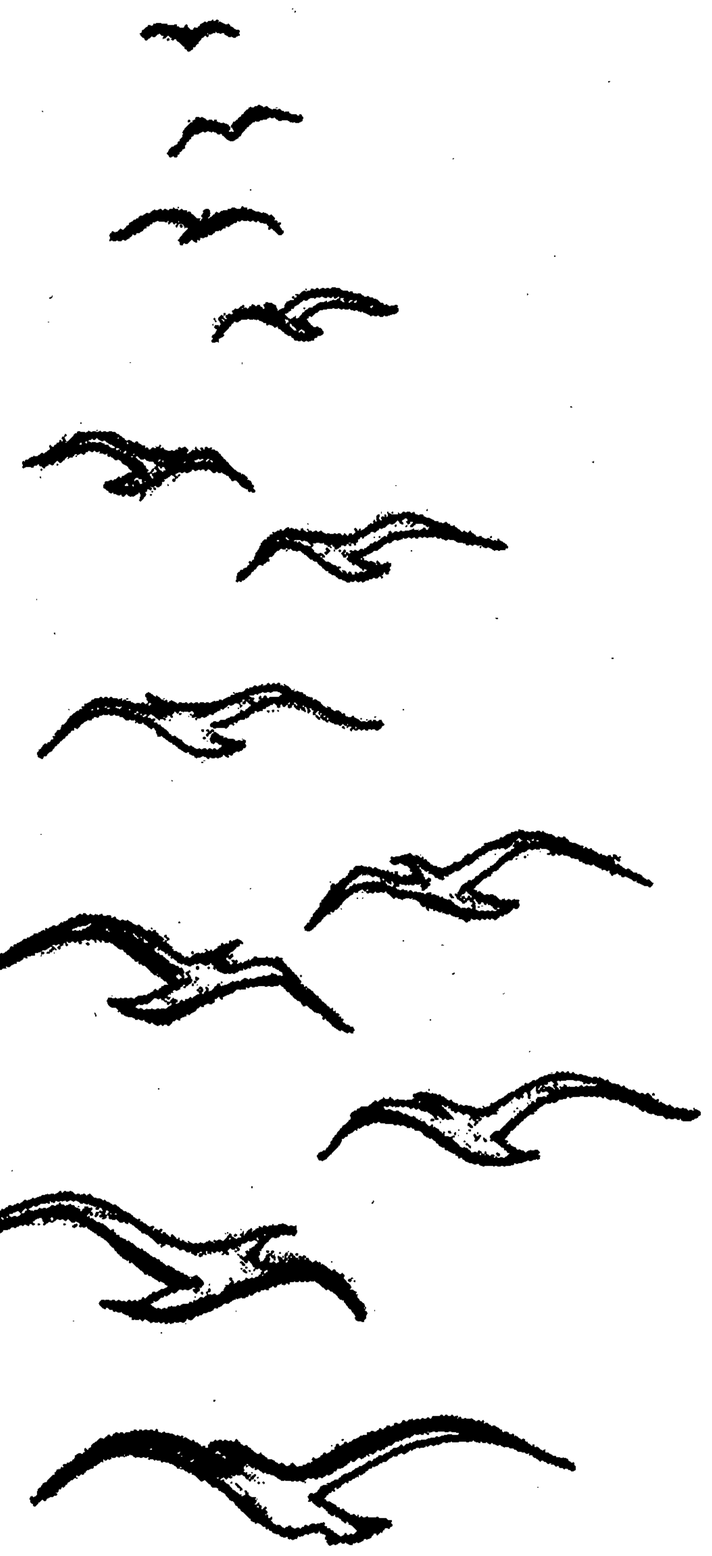

وجودی، متفاوت بوده‌اند. مثلاً فرموده است: **تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض**[۳۷] نیز فرموده است: **ولقد فضّلنا بعض النبیین علی بعض**[۳۸].

آری، پیامبران الهی، از این جهت که از هدایت ویژه، یعنی هدایت بی‌واسطه‌ی الهی برخوردار بوده‌اند، بر همه‌ی کسانی که فاقد چنین هدایت ویژه‌ای بوده‌اند، برتری داشته‌اند: **وکلاً فضّلنا علی العالمین**[۳۹] پیامبران را بر همه‌ی جهانیان برتری دادیم.

مقصود از «العالمین» کسانی‌اند که فاقد ویژگی هدایت بی واسطه‌ی الهی بوده‌اند. از این روی، اگر با دلائل عقلانی یا وحیانی اثبات شود که غیر از پیامبران نیز از چنین هدایت ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند، فضلیت پیامبران بر آنان از این جهت (هدایت بی واسطه الهی) اثبات نخواهد شد.[۴۰] بررسی جوانب این مسئله، به مجال دیگری نیاز دارد.

بخش دوم ـ امامت و هدایت

یکی از نقش‌ها و اهداف اساسی امامت، هدایت افراد بشر است. پیش از آن که به بررسی نقش هدایت‌کنندگی امام از دیدگاه قرآن کریم بپردازیم، لازم است تعریف هدایت و کابردهای

قرآنی آن را بیان کنیم.

تعریف هدایت

واژه‌ی «هدایت»، مصدر و به معنای «راهنمایی و ارشاد» است.[۴۱] به گفته‌ی برخی از واژه‌شناسان، هدایت، راهنمایی همراه با لطف و مهربانی است.[۴۲] این واژه، در زبان عربی هم به صورت متعدی به کار رفته است و هم به صورت لازم. گونه‌ی دوم، با حرف «الی» یا «لام» متعدی می‌شود. آیه‌ی **اهدنا الصراط المستقیم**[۴۳] از گونه‌ی نخست و آیه‌های **والله یهدی مَنْ یشاء الی صراط مستقیم**[۴۴] و **انّ هذا القرآن یهدی للّتی هی اقوم**[۴۵] از گونه‌ی دوم است.

هدایت، به معنای «پیمودن راهی که انسان را به مقصد می‌رساند» نیز به کار رفته است.[۴۶] در این کاربرد، این واژه، لازم است نه متعدّی و به معنای «هدایت یافتن» است و نه «هدایت کردن». وقتی گفته شود: **هدی الرجل**، معنای آن این است که «آن مرد هدایت شد».[۴۷] به عبارت دیگر، کلمه‌ی «هدی» در این کاربرد با کلمه‌ی «اهتدی» برابر است.

انواع هدایت در قرآن

واژه‌ی هدایت در قرآن کریم کاربردهای گوناگونی دارد:

۱. هدایت تکوینی؛ چنان که فرموده است: **ربّنا الذی أعطی کلّ شیء خلقه ثمّ هدی**[۴۸] (حضرت موسی(علیه‌السّلام)به فرعون گفت)؛ پروردگار ما، کسی است که هر چیزی را آفریده و او را هدایت کرده است.

نیز فرموده است: **الّذی قدّر فهدی**[۴۹]؛ آفریدگاری که هر چیزی را که آفرید، به اندازه آفرید و او را هدایت کرد.

۲. هدایت تکوینی عموم بشر؛ چنان که فرموده است: **ونفس وماسوّاها، فألهمها فجورها وتقواها**[۵۰]؛ سوگند به نفس و آن که او را بیاراست، آن گاه پلیدی‌ها و پاکی‌ها را به او الهام کرد.

این هدایت، همان هدایت فطری بشر است که به واسطه‌ی عقل و وجدان در نهاد انسان قرار داده شده است و از قلمرو اختیار و اکتساب انسان بیرون است.

۳. هدایت تشریعی؛ این هدایت، از طریق شریعت‌های آسمانی و پیامبران و هادیان الهی تحقّق یافته است. قرآن کریم، در باره‌ی پیامبر اکرم(صلّی اللّهُ علیه وآله وسلّم) می‌فرماید: **وما**

منع الناس أنْ یؤمنوا اذ جاءهم الهدی[۵۱]؛ چه چیزی مردم را مانع شده است که آن گاه که هدایت ما به سوی آنان آمد، به او ایمان بیاورند.

درباره‌ی تورات می‌فرماید: **وجعلناه هدی لبنی اسرائیل**[۵۲]؛ تورات را هدایت کننده‌ی بنی‌اسراییل قرار دادیم.

درباره قرآن می‌فرماید: **شهر رمضان الذی أُنزل فیه القرآن هدی للناس**[۵۳]؛ ماه رمضان، ماهی است که قرآن برای هدایت بشر در آن نازل شد.

هدایت تشریعی نیز همانند هدایت تکوینی فطری، عمومیّت دارد و به فرد یا گروه خاصی اختصاص ندارد: **ولکلّ قوم هاد**[۵۴].

۴. هدایت تکوینی خاص؛ از قرآن، به دست می‌آید که گروهی از انسان‌ها، از گونه‌ای هدایت تکوینی خاصّ بهره‌مند می‌گردند. آنان دو دسته‌اند:

الف) پیامبران و برگزیدگان (انسان‌های معصوم)؛

ب) صالحان و پرهیزگاران.

قرآن کریم، پس از ذکر نام عده‌ای از پیامبران می‌فرماید: **واجتبیناهم وهدیناهم اُلی صراط مستقیم ذالک هدی الله یهدی به مَنْ یشاء من عباده**[۵۵]؛ آنان را برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم. این هدایت ویژه‌ی خداوند است که هر یک از بندگان خود را که بخواهد از آن بهره‌مند می‌سازد.

در باره‌ی مؤمنان و صالحان می‌فرماید: **انّک لاتهدی مَنْ أحببت ولکن اللّه یهدی مَنْ یشاء و هو أعلم بالمهتدین**[۵۶]؛ تو، کسانی را که دوست‌داری هدایت شوند، هدایت نمی‌کنی، لکن خداوند هر کس را که بخواهد هدایت می‌کند، و او به هدایت‌جویان داناتر است.

نیز می‌فرماید: **(لیس علیک هُداهم ولکنّ اللّه یهدی مَنْ یشاء)**[۵۷].

تفاوت دو نوع هدایت ویژه‌ی مزبور، در این است که هدایت ویژه‌ی پیامبران و برگزیدگان با (معصومان) آفرینش آنان همراه است؛ یعنی؛ ذات و جوهر روح آنان از چنان صفا و طهارت تکوینی برخوردار است که نور هدایت از نخستین لحظه‌های خلقت در نهاد آنان پرتوافکن می‌شود و آنان از مصونیّت و طهارت تکوینی و موهبتی بهره‌مندند، ولی مؤمنان و صالحان، از چنین هدایت تکوینی برخوردار نیستند، امّا پس از طیّ مقدمات و مراحلی، شایستگی دریافت آن را پیدا می‌کنند و خداوند، آن را به آنان اعطا می‌کند **والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان**

اللّه لمع المحسنین[۵۸]؛ آنان را که در راه ما (با نفس خود) جهاد کردند، به راه‌های خویش هدایت می‌کنیم و خداوند با نیکوکاران است.

در جای دیگر فرموده است: **یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام ویخرجهم من الظلمات الی النور باذنه ویهدیهم الی صراط مستقیم**[۵۹]؛ خداوند، به واسطه‌ی قرآن و پیامبر، کسانی را که رضایت او را برگزینند به راه‌های امنیّت و سعادت هدایت می‌کند و با اذن خاص خود، آنان را از ظلمت‌ها به نور بیرون می‌برد و به صراط مستقیم هدایت می‌کند.

امامت و هدایت ویژه

قرآن کریم، آن گاه که از امامت سخن گفته است، از هدایت ویژه‌ای یاد کرده است. هدایتی که با امر الهیَ تحقق می‌یابد!

وجعلناهم أئمة یهدون بأمرنا[۶۰]؛ آنان (ابراهیم و اسحاق و یعقوب) را امامانی قرار دادیم که مردم را به امر ما هدایت کنند.

وجعلنا منهم ائمة یهدون باءمرنا[۶۱] از بنی‌اسرائیل، امامانی را قرار دادیم تا مردم را به امر ما هدایت کنند.

قرآن، درباره‌ی امر الهی فرموده است: **انّما أمره اذا أراد شیئا أنْ یقول له کن فیکون، فسبحان الذی بیده ملکوت کلّ شیء**[۶۲]؛ امر خداوند، چنان است که هر گاه آفرینش چیزی را اراده کند، به آن می‌گوید: «باش»، پس موجود می‌شود. پس منزه است کسی که ملکوت هر چیزی به دست او است.

روشن است که مقصود از کلمه‌ی «امر» در این آیه، امر لفظی با واژه «کُن» و مانند آن نیست، بلکه مراد از آن، شأن خداوند در آفرینش موجودات است که هر گاه اراده‌ی حتمی او به آفرینش چیزی تعلّق پیدا کند، به محض این که افاضه و ایجاد از جانب او تحقّق یابد، آن شیء، موجود خواهد شد؛ یعنی، فاعلیّت خداوند، مطلق و تام است و مشروط به چیزی جز ذات و صفات ذاتی او نیست. بدین جهت، استبعاد منکران معاد درباره‌ی زنده شدن دوباره‌ی اجزای متلاشی شدن بدن مردگان، وجهی ندارد؛ زیرا، ملکوت همه چیز، در قبضه‌ی قدرت خداوند قرار دارد.

مقصود از ملکوت، اصل و نهاد و نهان هر است؛ یعنی، اشیا، دارای جنبه‌ای ملکی و

ظاهری‌اند که با چشم ظاهری و دیگر ابزارهای درک حسّی، قابل مشاهده و ادراک‌اند، و دارای جنبه‌ای ملکوتی و باطنی‌اند که از طریق حواس نمی‌توان آن را درک کرده بلکه با دیدگان عقل، و بالاتر از آن، با دیدگان قلب، می‌توان آن را شناخت، و شناخت راستین آن، در گروِ آن است که حجاب‌های وَهْم و خیال و غریزه و شهوت، کنار زده شود، و آن، جز با عنایت ویژه‌ای از جانب خداوند، ممکن نخواهد بود.

آن کس که ملکوت اشیا را به خوبی درک کند، از اصحاب یقین خواهد بود. در باره‌ی حضرت ابراهیم(علیه السّلام) می‌فرماید: **وکذالک نری ابراهیم ملکوت السماوات والأرض ولیکون من الموقنین**[۶۳]

قرآن کریم در جای دیگر در باره‌ی امر الهی می‌فرماید: **وما أمرنا الاّ واحدة کلمح بالبصر**[۶۴]؛ امر ما، یکی بیش نیست، و (آن هم) چونان اشاره‌ی چشم است؛ یعنی در، امر الهی که تحقّق هر چیز به آن بستگی دارد و آن، عبارت است از امر تکوینی ایجادی که هستی هر چیزی را به آن اعطا می‌کند تعدّد و تکثّر و تغییّر و تدریج راه ندارد، و این، در حالی است که موجودات مکانی و زمانی، در بستر تدریج و تغییر، تحقّق می‌یابند. این آیه نیز به گونه‌ای، جنبه‌ی باطنی و ملکوت اشیا را که همان عالم امر است بیان می‌کند در مقابل جنبه‌ی ظاهری موجودات که عالم ملک نام دارد.

با توّجه به نکات یاد شده، می‌توان هدایت کنندگی امام به امر خداوند را به درستی تصویر کرد. امام، با استناد به امر ملکوتی خداوند که به اذن پروردگار بدان دست یافته است، در ذهن و روح انسان‌های مستعد هدایت، تصرّف می‌کند و آنان را به کمال مطلوب می‌رساند. این هدایت، در ارائه‌ی طریق و نشان دادن راه، یعنی بیان معارف و احکام الهی به بشر خلاصه نمی‌شود. البته آن کس که از مقام امامت برخوردار است، طبعاً، در حوزه‌ی شناخت معارف و احکام دین نیز سرامد دیگران است و رای و نظر او، معیار حق و باطل به شمار می‌رود، امّا آن چه در آیات یاد شده، در باره‌ی امامت مورد نظر است، هدایتی فراتر از ارائه‌ی طریق است؛ یعنی، هدایتی است تکوینی که به امر و اذن تکوینی و خاص خداوند انجام می‌گیرد. پیامبرانی که در این آیات از آنان یاد شده است، بلکه عموم پیامبران و رسولان الهی، علاوه بر مقام نبوّت و رسالت، که به دریافت معارف و احکام الهی و ابلاغ آن‌ها به بشر مربوط می‌شود و نقش هدایت کنندگی تشریعی را دارد، از مقام امامت و هدایت کنندگی تکوینی و خاصّ نیز بهره‌مند بوده‌اند. رسیدن به این مقام، در گرو امتحانات خاص و معرفت و شناختی ویژه بوده است.

درباره‌ی حضرت ابراهیم(علیه السّلام) می فرماید: **واذ ابتلی ابراهیم ربّه بکلمات فأتمّهنّ قال انّی جاعلک الناس اماما**[۶۵]

نیز می فرماید:**وکذالک نری ابراهیم ملکوت السماوات والارض ولیکون من الموقنین**[۶۶]

از دو آیه‌ی یاد شده، به روشنی به دست می آید که ابراهیم خلیل (علیه السلام) آن گاه به مقام والای امامت رسید که از یک سوی مورد امتحانهای ویژه‌ی الهی قرار گرفت و از همگی سربلند بیرون آمد، و از سوی دیگر، خداوند، ملکوت آسمان ها و زمین را به او نشان داد و او به مقام یقین نایل گردید.

بنابراین، جمله‌ی **یهدون بأمرنا** در آیات امامت، به روشنی بر این حقیقت دلالت می کند که هدایتِ هدایت یافتگان، از طریق ولایت و تصرّف تکوینی امام و به اذان و امر ملکوتی خداوند تحقق می پذیرد.[۶۷]

اشکال

در ادامه‌ی آیه‌ی هفتاد و سوم از سوره‌ی انبیا، پس از آن که از مقام امامت ابراهیم و اسحاق و یعقوب(علیهم السّلام) سخن گفته شده، فرموده است: **و أوحَینا الیهم فعل الخیرات واقام الصلاة و ایتاء الزکاة وکانوا لنا عابدین**؛ به آنان انجام دادن خیرات و برپا داشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم، و آنان ما را عبادت می کردند.

بر این اساس، امامت مورد نظر در این آیه، که با هدایت ویژه و ولایت تکوینی براَعمال و نفوس هدایت یافتگان ملازمه دارد، به عموم یا برخی از پیامبران اختصاص دارد و شامل دیگران نمی شود. از این روی، بر دیدگاه شیعه در باره‌ی امامت دلالت نمی کند.

پاسخ

مقصود از وحی، با توجّه به صدر و ذیل آیه، وحی تشریعی نیست، بلکه مقصود، وحی تسدیدی است؛ یعنی، روح القدس، پیوسته پیامبران الهی را مدد می رساند و علاوه بر این که معارف و احکام الهی را از جانب خداوند به آنان وحی می کند، به اذن پروردگار، آنان را مورد تأیید ویژه قرار می دهد و در نتیجه، آنان، علاوه بر این که در مقام علم و معرفت معصوم اند، در مقام عمل نیز از صفت عصمت برخوردارند، و اوامر و نواهی الهی را به صورت کامل اجرا

می کنند.

گواه بر این مطلب این است که، هر گاه مصدر به معمول‌اش (مفعول)اضافه شد، نشانه‌ی این است که آن معمول، در عالم خارج، تحقّق یافته است و اگر مقصود این باشد که انجام دادن آن، مطلوب است و باید بعداً انجام شود، مصدر، به معمول خود اضافه نمی‌شود. بلکه به جای مصدر، فعل مضارع همراه با کلمه‌ی «انْ» آورده می‌شود که آن را تأویل به مصدر برد. مثلاً هر گاه گفته شود: **یُعجِبُنی احسانک وفعل الخیر؛ احسان و فعل نیک تو، مرا به شگفت می‌آورد**، مفاد این جمله، این است که احسان و کار نیکی که انجام گرفته است، چنین اثری دارد، ولی هر گاه گفته شود: **یُعجِبُنی ان تُحسِنَ وتفعل الخیر**، مفاد آن، این است که احسان و کار نیک انجام نگرفته است، و گوینده تحقّق آن را می‌پسندد و می‌طلبد. چنان که خداوند فرموده است. **اَنْ تصوموا خیرلکم**[۶۸].

بر این اساس، در آیاتی که وحی تشریعی مقصود است، به جای مصدر، فعل با کلمه‌ی «ان مصدریه» به کار رفته است. مانند: **امرت أنِ أعبد الله**[۶۹] و **أن لاتعبدوا الاّ ایّاه**[۷۰] و **أن اقیموا الصلاة**[۷۱].

در آیه‌ی مورد بحث نیز عبارت چنین است: **وأوحینا الیهم فعل الخیرات** . «فعل» که مصدر است، به «الخیرات» که معمول آن است، اضافه شده است. در این آیه گفته نشده است: **و أوحینا الیهم ان افعلوا الخیرات** پس بنابر قاعده‌ی مزبور، مفاد آیه، این است که فعل خیرات، از پیامبران صادر شده و آنان، عملاً، اقامه‌ی نماز و ایتاء کرده‌اند، و این کار با وحی تسدیدی الهی تحقّق یافته است.[۷۲]

آن چه به پیامبران الهی اختصاص داشته است، وحی تشریعی است، نه وحی تسدیدی؛ زیرا، دلیلی از عقل و وحی بر این که چنین وحی‌ای مخصوص

پیامبران بوده است، در دست نیست، بلکه دلائل عقلی و نقلی می‌گویند : امامت به عنوان وساطت هدایت باطنی الهی، امری است که به مقتضای حکمت الهی که نظام هستی را بر پایه‌ی اسباب و وسایط مناسب تقدیر کرده است، لازم و ضروری است و آن کسی که دارای مقام امامت است، از تسدید و تأیید ویژه‌ی خداوند برخوردار است، و این تسدید و تأیید ویژه‌ی الهی نیز به واسطه‌ی فرشته‌ای که از عالم امر است، تحقق می‌یابد: **و کذالک أوحینا الیک روحاً من أمرنا**[۷۳]؛ این گونه، روحی را که از عالم امر ما است به تو وحی کردیم؛ یعنی، آن را با تو همراه ساختیم.

در احادیثی از اهل بیت(علیهم السّلام) آمده که مقصود از آن، فرشته‌ای است برتر از جبرئیل و میکاییل. آن فرشته، پیوسته پیامبر(صلّی اللّهُ علیه وآله وسلّم) را تأیید و تسدید می‌کرد، و پس از وی با ائمه‌ی معصوم(علیهم السّلام) است.

کلینی، به سند صحیح از ابی بصیر روایت کرده که گفت: «از امام صادق(علیه السّلام) از آیه‌ی **و کذالک أوحینا الیک روحا من أمرنا**) پرسیدم.». امام فرمود: **خلق من خلق الله عزّوجلّ أعظم من جبرئیل و میکائیل کان مع رسول الله یخبره و یسدّده وهو مع الأئمة بعده**[۷۴]

در حدیث دیگری، امام(علیه السّلام) تصریح کرده است که آن روح، از عالم ملکوت بوده است: **وهو من الملکوت**[۷۵].

امامت و هدایت بی‌واسطه

هر گاه امام، واسطه‌ی هدایت دیگر افراد بشر است، و هدایت الهی، چه به معنای ارائه‌ی طریق و چه به معنای ایصال به مطلوب، از طریق هادیان الهی (پیامبران و امامان) تحقّق می‌پذیرد، در این صورت، آنان، خود، بدون واسطه، از هدایت الهی بهره‌مندند.

این، مطلبی است که علاوه بر این که مقتضای حکم عقل است، در آیات قرآن نیز مورد تأکید واقع شده است: **افمن یهدی الی الحقّ أحقّ أن یُتّبع أمّن لا یهدّی الا أن یهدی فمالکم کیف تحکمون**[۷۶]؛ آیا کسی که به حق هدایت می‌کند، سزاوارتر است که از او پیروی شود یا کسی که تا از سوی دیگران هدایت نشود، از هدایت بهره‌ای ندارد؟ چه گونه داوری می‌کنید؟

مفاد این آیه، این است که تنها، کسانی شایستگی آن را دارند که عهده‌دار هدایت دیگران گردند که خود بدون آن که به هدایت‌شدن از سوی کسی نیاز داشته باشند، هدایت شده‌اند؛

یعنی از هدایت بی واسطه ی الهی برخوردارند، و آن کسی که از چنین هدایتی برخوردار نیست، خواه گمراه باشد یا هدایت یافته به واسطه ی دیگری، شایستگی این را که عهده دار امر هدایت گردد، ندارد.

مطلب مزبور، بیش از آن که مربوط به هدایت به معنای ارائه ی طریق باشد با هدایت به معنای ایصال به مطلوب، مناسبت دارد؛ چرا که برای ارائه ی طریق آن چه لازم است، دارا بودن هدایت است، خواه بی واسطه باشد یا با واسطه، امّا در هدایت باطنی، باید فرد هدایت کننده، از مقام بالایی بهره مند باشد که بتواند واسطه ی هدایت و ولایت تکوینی خداوند شود.[۷۷]

نور خداوند در قلوب مؤمنان

در احادیثی که از ائمه ی معصوم(علیهم السلام) روایت شده است، از امامت به عنوان نوری تعبیر شده است که در قلوب مؤمنان تابش می کند و پرتو آن، بسی تاب ناک تر از نور خورشید است. محدّث کلینی، به سند صحیح از ابی خالد کابلی روایت کرده که گفت: «از امام باقر(علیه السّلام) درباره ی آیه ی **فامنوا باللّه ورسوله والنور الذی أنزلنا**[۷۸] پرسیدم.». امام فرمود: «ای ابا خالد! مقصود از نور، امامان آل محمد تا روز قیامت است سوگند به خدا! آنان، نوری هستند که خداوند نازل کرده است. آنان، نور خداوند در آسمان ها و زمین اند سوگند به خدا! ای ابا خالد! نور امام در دل های مؤمنان، روشنی بخشی تر از نور خورشید در روز است. به خدا سوگند! امامان، دل های مؤمنان را نورانی می سازند. خداوند، نور آنان را از هر کس که بخواهد، باز می گیرد، و در نتیجه، دل های آنان تاریک می شود. به خدا سوگند! ای ابا خالد! کسی ما را دوست نمی دارد و ولایت ما را بر نمی گزیند، مگر این که خداوند، قلب او را پاکیزه سازد، و خداوند قلب کسی را پاکیزه نمی سازد، مگر این که تسلیم امر ما باشد. هر گاه چنین باشد، خداوند، او را از حساب سخت و فزع بزرگ در روز قیامت در امان می دارد.»[۷۹]

گستره و ژرفای امامت

از بحث های گذشته، می توان به گسترده و ژرفای امامت پی برد. امامت را نباید صرفاً تدبیر سیاسی جامعه ی اسلامی در چهارچوب احکام الهی خلاصه کرد، همان گونه که تنها در رهبری دینی در سطح بیان معارف و احکام الهی و هدایت تشریعی نیز خلاصه نمی شود. امامت،

ظاهری بس گسترده و باطنی ژرف دارد. امامت ظاهری ریشه در ولایت و هدایت درونی و تکوینی دارد. آن کس که واسطه‌ی هدایت الهی در رساندن هدایت جویان به کمال مطلوب است، همو، پیش و بیش، از دیگران این شایستگی را دارد که در قلمرو هدایت تشریعی راهنمای مردم باشد و گفتار و کردارش، مقیاس و معیار حق و باطل به شمار آید، اسوه و الگوی اخلاق و تربیت باشد، و بالاخره سررشته‌ی تدبیر نظام سیاسی و اجتماعی را در دست بگیرد. بدین جهت، اگر قرآن کریم، بر بُعد عرفانی و باطنی امامت تأکید ورزیده و بر هدایت باطنی و نهانی پای فشرده است، نه بدان معنا است که امامت، شأن دیگری جز آن ندارد، و رهبری فکری و دینی و اخلاقی و سیاسی جامعه از شئون و اهداف امامت نیست، بلکه بدین معنا است که بدون آن که فردی از چنان مقام و منزلت والایی برخوردار باشد، نخواهد توانست در دیگر قلمروهای مربوط به هدایت و رهبری جامعه‌ی بشری، به گونه‌ای بایسته و ایده‌آل نقش آفرین باشد.

آن کس که منصب خلافت الهی بر زمین را دارد، می تواند منصب خلافت نبوی و پیشوایی امت را بر عهده بگیرد.

آن کسی که در هدایت تکوینی و باطنی، واسطه‌ی افاضه‌ی لطف و رحمت الهی به هدایت جویان است، می تواند در هدایت تشریعی و رهبری دینی و اخلاقی، واسطه‌ی هدایت

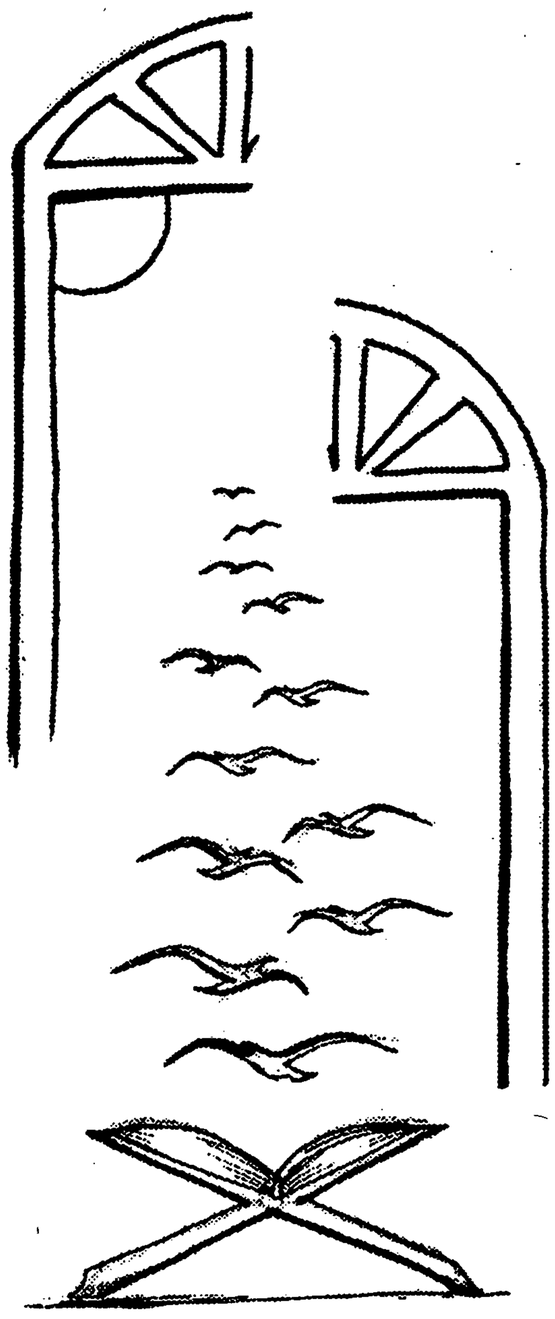

الهی برای جامعه‌ی بشری باشد.

آن کسی که در شناخت انسان و جهان به مقام «علّم آدم الأسماء» رسیده است خواهد توانست رهبری عادلانه بشریتّ را عهده‌دار شود و هر چیز و هر کس را در جای مناسب آن بگذارد.

آن کسی که در جهاد با نفس امّاره .که جهاد اکبر است .به پیروزی کامل رسیده است و از مقام عصمت برخوردار است، شایستگی رهبری جهاد اصغر را به وجه احسن خواهد داشت و سرانجام باید گفت:

أفمن یهدی الی الحقّ أحقّ أن، یُتّبعَ أمّن لایهدّی الاّ أنْ یُهدی فَمالکُم کیف تحکمون[80]

پی‌نوشت‌ها:

۱. بقره: ۱۲۴.

۲. توبه: ۱۲.

۳. هود: ۱۷؛ احقاف: ۱۲.

۴. یس: ۱۲.

۵. المیزان، ج ۱۷، ص ۶۷.

۶. بقره: ۲۹.

۷. بقره: ۲۲.

۸. یونس: ۶۷.

۹. بقره /۲۱.

۱۰. بقره /۲۲.

۱۱. الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۱۷.

۱۲. اصول کافی، ج ۱، کتاب الحجة، باب أن الحجة لاتقوم للّه ألاّ بامام. در این باب، سیزده حدیث که این مطلب را می رساند، نقل شده است.

۱۳. مفاتیح الجنان، دعای عدیله.

۱۴. بقره: ۳۰.

۱۵. بقره: ۳۱.۳۲.

۱۶. بقره: ۳۳.

۱۷. انعام: ۷۵.

۱۸. ص: ۲۶.

۱۹. بقره: ۲۱۳.

۲۰. انعام: ۸۷.۸۸.

۲۱. انعام: ۸۹.

۲۲. بقره /۱۲۴.

۲۳. سجده: ۲۴.

۲۴. انبیا: ۷۲.۷۳.

۲۵. زخرف: ۲۶.۲۸.

۲۶. در تفسیر البرهان، یازده حدیث که مضمون فوق در آن‌ها بیان شده، روایت شده است. ر.ک: البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۱۳۸. ۱۴۰. نیز ر.ک: المیزان، ج ۱۸، ص ۱۰۶.

۲۷. اسراء، ۷۱. ۷۲. جهت آگاهی از تفسیر این دو آیه، به تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۱۶۵. ۱۷۰ رجوع شد.

۲۸. بقره: ۱۲۴.

۲۹. جهت آگاهی از احادیث یاد شده به کتاب الحجة از اصول کافی، ج ۱، رجوع شود. نیز مضامین یاد شده، در حکمت ۱۴۷ نهج البلاغه بیان شده است.

۳۰. بقره: ۱۲۴.

۳۱. اصول کافی، ج ۱، کتاب الحجة، باب طبقات الانبیاء، حدیث ۲.

۳۲. مریم: ۴۲.

۳۳. هود: ۶۹.

۳۴. نساء: ۱۲۵.

۳۵. تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۷۷. ۲۷۸.

۳۶. الامام: المؤتمّ به انسانًا کان یقتدی بقوله أو فعله، أو کتاباً او غیر ذالک: المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۴، کلمه‌ی أم.

الامام: کلّ مَن اقتدی به و قُدّم فی الأمور، النبی(صلّی اللّهُ علیه وآله وسلّم)امام الأئمّة، والخلیفة امام الرعیة، والقرآن امام المسلمین معجم المقاییس فی اللّغة، ص ۴۸، کلمة ام.

۳۷. بقره: ۲۵۳.

۳۸. اسراء: ۵۵.

۳۹. انعام: ۸۶.

۴۰. المیزان، ج ۷، ص ۲۴۴.

۴۱. مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۷.

۴۲. المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۳۸، کلمه ی «هدی».

۴۳. حمد: ۶.

۴۴. بقره: ۲۱۳.

۴۵. اسراء: ۹.

۴۶. جرجانی، التعریفات، ص ۱۱۲.

۴۷. هدی الرجل: استرشد (المنجد).

۴۸. طه: ۵۰.

۴۹. اعلی: ۳.

۵۰. شمس: ۷. ۸.

۵۱. اسراء: ۹۴.

۵۲. اسراء: ۲.

۵۳. بقره: ۱۸۵.

۵۴. رعد: ۷.

۵۵. انعام: ۸۷. ۸۸.

۵۶. قصص: ۵۶.

۵۷. بقره: ۲۷۲.

۵۸. عنکبوت: ۶۹.

۵۹. مائده: ۱۶.

۶۰. انبیا: ۷۳.

۶۱. مسجده: ۲۴.

۶۲. یس: ۸۳.

۶۳. انعام: ۷۵.

۶۴. قمر: ۵.

۶۵. بقره: ۱۲۴.

۶۶. انعام: ۷۵.

۶۷. المیزان، ج ۱، ص ۲۷۲. ۲۷۳، و ج ۱۴، ص ۳۰۴.

۶۸. بقره: ۱۸۴.

۶۹. رعد: ۳۶.

۷۰. یوسف: ۴۰.

۷۱. انعام: ۷۲.

۷۲. المیزان، ج ۱۰، ص ۳۰۵.

۷۳. شورا: ۵۲.

۷۴. اصول کافی، ج ۱، کتاب الحجة، باب الروح التی یسدّد اللّه بها الأئمة(علیه السّلام)حدیث ۱.

۷۵. همان، ح ۲.

۷۶. فاطر: ۳۵.

۷۷. ر.ک: المیزان، ج ۱۰، ص ۵۸.

۷۸. اصول کافی، ج ۱، کتاب الحجة.

۷۹. اصول کافی، ج ۱، کتاب الحجة، ص ۱۵۰، باب ان الأئمة(ع) نورالله عزّوجلّ.

۸۰. فاطر: ۳۵.